

جایگاه امام محمدباقر علیه السلام در تبیین نظریه امامت

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۱۷ تاریخ تأیید: ۸۹/۱۲/۲۷

دکتر محمدحسن احمدی*

در بیان نقش امام محمد باقر علیه السلام در القاء تعالیم تشیع و از جمله مسئله "امامت"، به "تأسیسی" یا "تبیینی" بودن این نقش اشاره شده است. از سویی دیگر، برخی شبهه "تکامل تدریجی مذهب تشیع" را طرح کرده‌اند. "تفکیک بین مفهوم و اندیشه" در تحلیل تاریخ تشیع، «توجه به حساسیت مسئله امامت» و «تکامل فهم مخاطبان»، از جمله مواردی است که عدم توجه به آن‌ها موجب این شبهه شده است. «مفهوم» را در قالبی بشری و اندیشه را در ساحتی قدسی معرفی می‌کنیم و بر آنیم تا نظریه تدریج را متوجه "مفهوم" و اصرار بر اصالت را متوجه "اندیشه" و در نهایت، آسیب را ناشی از خلط این دو بدانیم. اساساً نه مفهوم امامت و ولایت از آن مفاهیم چندان ساده‌ای است که توانسته باشد در قالب الفاظ و متون تاریخی، هویت یابد و نه هر تاریخ‌نگاری می‌توانسته حقایق مربوط به امامت را در تاریخ خود ثبت کند. نتیجه آنکه نقش امام باقر علیه السلام، در قالب کارکردی تبیینی قرار می‌گیرد؛ اگر چه نوع واکنش محافل مخالف امام، کارکردی تمایزساز برای آن حضرت ایجاد کرده بود.

واژه‌های کلیدی: امام محمد باقر علیه السلام، تاریخ تشیع، امامت، پیدایش تشیع، امامیه.

* استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (پردیس قم).

مقدمه

در بررسی تاریخ مفهوم امامت، عده‌ای با استناد به گزارش‌هایی - هر چند گزینشی - از تاریخ، به نتیجه‌ای مبنی بر تکوّن و پیدایش تدریجی تشیع و امامت رسیده‌اند. این عده با طرح نه چندان عالمانه تاریخ شیعه قبل از یک دوره خاص تاریخی معتقد شده‌اند که پاره‌ای از اصول و مبانی عقیدتی شیعه از جمله تراوش‌هایی است که بعداً و در اثر اجتهاد علمای شیعه به متون رسمی شیعی نفوذ پیدا کرده است. ممکن است ادعا شود که تا قبل از دوران امامت امام محمدباقر علیه السلام، نظریه عصمت و علم ائمه از هیچ روی جزء باورهای عمیق تشیع نبوده و تنها از این دوره به بعد بوده است که طرح این مباحث از جانب امام مورد توجه قرار می‌گیرد.^۱

وقتی سخن از مسئله "امامت" و "تاریخ تشیع" می‌شود، به مثابه سخن از تاریخ هر مذهب دیگری، اولین چیزی که به محقق تاریخ گوشزد می‌شود، همان توجه به "عدم دخالت دادن آرای کلامی" در طرح بحث است. برای تبیین صحیح و درست این مسائل، تأملات متعددی را طرح می‌کنیم که البته می‌تواند دغدغه محققان این عرصه را با تعابیر دقیق‌تر، عالمانه‌تر و بی‌شائبه‌تری بیان کند.



۱. تفکیک بین مفهوم و اندیشه

این مسئله را نباید از نظر دور داشت که در بررسی هر مذهب، با دو شاخصه کاملاً جدا و متفاوت از هم مواجهیم و هر کدام از آن‌ها قابلیت بحث به صورت جداگانه را دارد. اصل یک دین و مذهب و گوهر و صدف آن، یک مقوله است و تحلیل تاریخ گذشته بر این دین، امری دیگر است. به عبارت دیگر، تاریخ یک دین، هر چند که تاریخی مضاف و وابسته به دین است، ولی به هر حال تاریخ است و از مقوله دین به شمار نمی‌رود. اصل قبول تمایز بین اصل و جوهره دین و فهم متدینین گر چه در حوزه مباحث کلامی طرح شده و زمینه ظهور و بروز نظریاتی چون قبض و بسط شریعت و تعدد قرائت‌ها را موجب شده است، اما صرف نظر از صحت و سقم نتایج گرفته شده در حوزه کلام باید ادعا کرد که محققان تاریخ در حوزه شیعه، به این اصل در تحلیل جریان تشیع، تقریباً بی‌توجه بوده‌اند. اینان در نوع تحلیل‌های خود اساساً سعی نکرده‌اند هیچ‌گونه تمایزی بین تشیع و فهم متشیعیان در طول تاریخ برقرار کنند و البته مقاومت متعصبانه بر این ادعای غیرمنطقی، هر از چند گاهی، منشأ بروز مشکلات و ایراداتی می‌گردد که البته

نه اشکال کننده و نه صاحب ادعا هیچ کدام به لغزشگاه بحث توجهی ندارند. به نظر می‌رسد که در شناخت پیشینه مفهوم امامت، تفکیک بین اصالت این مفهوم و تلقی عمومی تاریخی جامعه از آن، امری کاملاً ضروری، بدیهی و منطقی است و اتفاقاً این نوع رویکرد در تحلیل تاریخ تشیع بر مبنای دینی استواری تکیه دارد. تلقی دین‌مداران از دین - چه مخالفان دین و چه موافقان آن - و به عبارت روشن‌تر، نظر مردم در مورد دین، هیچ‌گاه نمی‌تواند موجب دینی شدن مسئله‌ای در دین شود یا آنکه دینی بودن امری را رد کند. این ادعا را می‌توان برگردان نه چندان پیچیده‌ای از این حدیث شریف دانست که: *حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه*. شاید بتوان اصرارهای مکرر قرآن بر معرفی مردم با تعبیر «اکثرهم لایعقلون»، «اکثرهم لایشعرون» و «اکثرهم لایفقهون» را ناظر به همین دخالت‌های عرفی در دین دانست.

وقتی دین نمی‌تواند با نوع و شیوه عمل متدینان شناخته گردد، پس طبعاً نباید انتظار داشت که تحلیل تاریخ تشیع بدون توجه به این تفکیک، نظری صائب را برای ما به ارمان آورد. پژوهشگر تاریخ تشیع باید در اولین برخورد خود با متون، این توجه را به خود بدهد که حداکثر غور او در اقوال و کردار دین‌داران و متشیعان، آن است که نوعی مردم‌شناسی تاریخی کرده؛ نه آنکه دین را شناخته است. منتهی با این تفاوت که نمونه مورد مطالعه او مردمی بوده‌اند که شیعه بوده‌اند. ولی هیچ‌گاه با صغری و کبری چیدن‌های تاریخی نمی‌تواند مذهب تشیع را با اصالت و حقیقت و هویت خود معرفی کند.

تلقی عمومی مردم از امامت و به عبارتی مقبولیت این اندیشه در باور عمومی آن‌ها را نمی‌توان معیار درستی در پیشینه‌شناسی مفهوم امامت قلمداد کرد؛ چنان‌چه اعراض اکثریت جامعه از پذیرش امامت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر، رها کردن امام حسن علیه السلام در مصاف با دشمن، به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام و به انزوا کشاندن سیاسی امام سجاد علیه السلام هیچ‌یک دلیلی بر بی‌اصالت بودن هویت اندیشه تشیع به شمار نمی‌رود. و باز در همین راستا نوع فهم حتی کسانی که تحت لوای نام شیعه در تاریخ مطرح‌اند، از هیچ روی نمی‌تواند بازتابی واقعی از حقیقت تشیع باشد.

گزارش‌های تاریخی در این نتیجه تا حدودی هم داستان‌اند که دید، نگاه و تصور مردم - حتی شیعه - نسبت به امام عصر خود آن‌گونه که باید باشد، نبوده است، اثبات این ادعا چندان تکلفی ندارد. مروری کوتاه بر حوادث رفته بر تاریخ زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

گویای بسیاری از مسائل در این خصوص است. ما معتقدیم که پیامبر بزرگوار اسلام،



چندان که از مقام نبوت برخوردار بوده، به مقام بالاتر از آن یعنی امامت - که موضوع بحث ماست - نیز مفتخر بوده است. صرف نظر از دوران ۱۳ ساله مکيه، توجه به حضور رسمی پیامبر در دوره ۱۰ ساله مدینه به عنوان امام جامعه اسلامی، با این دقت، نتایج فراوانی را در اثبات ادعای ما به همراه خواهد داشت. واقعاً اگر یک محقق تاریخ اسلام بخواهد با چشم‌پوشی از فرمایشات پیامبر بزرگوار و آیات نازل شده قرآن، شاخصه‌های امامت مورد قبول شیعه را در ضمن برخوردهای مسلمانان بین خودشان و با پیامبر جست‌وجو کند، مسلماً هیچ وقت به هدف نخواهد رسید و به بیراهه خواهد رفت. به راستی کدامیک از غالب موضع‌گیری‌های صحابه در قبال رسول خدا، حکایت از توجه مسلمانان به جنبه آرمانی و فوق بشری پیامبر به منزله یک امام دارد. واکنش‌های قرآن به این مسئله، گواه روشنی بر عدم وجود چنین تصویری در بین غالب صحابه دارد. مفهوم آیاتی چون «ان هو الا وحی یوحی و لو تقول علینا بعض الاقوال»، - در کنار منطوقشان - آن است که برخی از مردم آن عصر، دید مخالفی داشتند و قرآن در مقام طرد آن تصور، این آیات را ارائه می‌کند.

تسری دادن همین نگرش عمومی به دوران پس از پیامبر نیز امری رواست. البته ممکن است کسی نوع شرایط سیاسی ایجاد شده پس از رحلت پیامبر را هم در تعیین این نگرش سهیم بداند، ولی به هر حال باید پذیرفت که این نگرش، یک نگرش آرمانی امروزی نبوده است. اما اینکه علت این نوع نگرش چیست، بحث دیگری است. ما معتقدیم که هنوز فرصت‌های کافی برای تبیین دقیق و درست مفهوم امامت حتی در عصر پیامبر فراهم نشده بود. البته این را هم باید اضافه کرد که اساساً مفهوم امامت در قیاس با سایر اصول و فروع مذهبی از ظرافت و شاید اندکی پیچیدگی خاص برخوردار بوده که طرح آن هم در عصر پیامبر عمدتاً در لفافه‌هایی از اجمال و کلیت، صورت گرفته است و از این رو با یکسونگری‌های محض سیاسی در برخورد با این مسئله، چندان موافق نیستیم. به راستی چگونه ممکن بود آن معارف عمیق مطرح شده توسط امام باقر علیه السلام در باب امامت برای ملتی نوپا ارائه شود؟! تفصیل این بحث را در جای خود پی خواهیم گرفت. پس قبول وجود یک درک ناقص در بین غالب طرفداران نسبت به مفهوم امامت به طور کلی قابل اثبات است هرچند در بین اصحاب ائمه افراد خاصی با درک صحیحی نسبت به امامت وجود داشته است اما بسیار اندک بودند. البته باید گفت که همین فرآیند در بین توده کسانی که متشیخ بوده‌اند، نیز از همین وضع برخوردار است.

با قبول این پیش زمینه، به مسئله مهم دیگری متوجه می‌شویم و آن نوع موضع‌گیرهای امامان قبل از امام باقر علیه السلام نسبت به مسئله امامت است. از دید ما، متشیعان قبل از این دوره، شبیه مسلمانان عصر رسول، آن‌چنان که باید و شاید امام را نمی‌شناخته‌اند. پس طبیعی است که بپذیریم نوع موضع‌گیری‌ها و ارشادات این ائمه در خصوص امت به نوعی، همگون با فضای فکری- علمی جامعه آن عصر است. این فضا، به گونه‌ای است که احیاناً امام را به موضعی خاص مبنی بر پذیرش فرض باورهای عمومی مردم بکشاند. نیازی نیست که برای یافتن ریشه‌هایی از شاخصه‌های نص، علم غیب، عصمت و ... رنج زیادی را در فرمایشات امام علی علیه السلام بر خود هموار کنیم و آن‌گاه نتیجه بگیریم که علی علیه السلام اصلاً به این مسئله بی‌توجه بوده و داعیه‌ای برای طرح آن نداشته است؛ چرا که علی علیه السلام با مردمانی سخن می‌گوید که در کلاس درس امامت هنوز در آغاز راهند و بسان طفلی شیرخوارند. علی نقش بسته در اذهان شیعه امروز، در ذهن و زبان مردم عصر خود- حتی زمانی که علی به عنوان خلیفه جامعه اسلامی است- چیزی در ردیف سایر خلفا بود و این حقیقتی است که خود علی به آن تصریح می‌کند.^۲

نگاه امامانه به امام در طیف جامعه پیش از امام باقر علیه السلام به حدی کم‌رنگ است که تعابیر یاران خاص علی علیه السلام چون ابوذر غفاری به طرفداری از علی علیه السلام که او را وحی پیامبر و یا وارث علم او خوانده و یا مالک اشتر که علی علیه السلام را وحی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء خوانده، توجه مستشرقان را نیز به خود جلب کرده است.^۳

این نگاه به امام و تصور از مفهوم امامت، البته در طول تاریخ، مخصوصاً تا قبل از امام باقر علیه السلام متکامل شده و البته این ادعا، نقطه مقابل ادعای کسانی است که سخن از تطور مفهوم امامت سر می‌دهند. از نظر ما لغزشگاه قائلان به نظریه تطور مفهوم امامت، عدم توجه به تفکیک موردنظر است. امامت از نظر ما- که همان دیدگاه رایج متکلمان شیعی است- فرآیندی است که حدود و ثغور و شاخصه‌ها و مؤلفه‌های آن از همان عصر نبوی مشخص بود و هیچ شبهه‌ای از این جهت در بیان ناکامل بودن تشیع در دهه‌های اولیه قابل اعتنا نخواهد بود. منتهی باید اذعان کرد که فهم غالب توده متدینان- اعم از شیعه و سنی مصطلح؛ به فرض امکان اثبات این تمایز تا قبل از امام باقر علیه السلام- در گیر فراز و نشیب بوده است و البته این تصور در حوزه یاران خصوصی و نزدیکان به ائمه با دقت بیشتری باید مورد توجه قرار می‌گیرد.

آغاز امامت امام محمدباقر علیه السلام یعنی پایان سده اول هجری، از این جهت ویژه است



که مانع مذکور در عصر امامت امام سجاد علیه السلام کم‌رنگ‌تر می‌شود. بساط دودمان امویان، دوران اوج خود را پشت‌سر گذاشته و در سرایشی سقوط به سر می‌برد. رسالت ناتمام ائمه پیشین تشیع، مجالی می‌یابد تا با بیان امام باقر علیه السلام به شکوفایی خود برسد. در واقع، امام باقر علیه السلام قرار است در باب امامت، همان کاری را شروع کند که قرار بود پس از رحلت پیامبر اکرم، پی گرفته شود. تکیه بر مسئله امامت از آن جهت است که شاید نتوان طرح مسائل علمی فقهی از جانب امام را نیز هم وزن و در ردیف امامت برشمرد؛ چرا که مسلماً اخذ فروع دینی از امام، متفرع بر اثبات جایگاه امامانه اوست. مردم و متدینان در اخذ فروع دینی خود تا قبل از امام باقر علیه السلام به صحابه و تابعین رجوع می‌کردند و از جهت گرفتن پاسخ سؤال خود با مشکلی مواجه نبودند و حتی می‌توان ادعا کرد که علویان در موارد اختلاف در شریعت پیامبر به علی علیه السلام مراجعه می‌کردند، اما اینکه رجوع آن‌ها به علی علیه السلام از حیث توجه به کدام جنبه از جنبه‌های علی علیه السلام بوده (علم او یا امامت او) جای تأمل فراوان دارد. نجاشی به نقل از ابان می‌گوید که الشیعه الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله اخذوا بقول علی و اذا اختلف الناس عن علی أخذوا بقول جعفر بن محمد و به نظر می‌رسد که این عبارت نانوشته در متن باید خوانده شود که اخذوا بقول علی علی انه صحابی عالم علوی و اخذوا بقول جعفر بن محمد علی انه امام.

البته بدیهی است که رجوع شیعه به علی علیه السلام و سایر ائمه قبل از امام باقر علیه السلام به هر عنوانی صورت گرفته باشد، حلقه اتصالی در زنجیره امتداد معارف شیعی قلمداد می‌گردد و معارف آن ائمه به هر حال جزء میراث علمی شیعه محسوب می‌گردد. اما نکته‌ای که در صدد بیان آن بودیم، آن است که وسعت آثار فقهی و احادیث عملی امام باقر علیه السلام پدیده ممتازی است که در درجه اول در پرتو تکاپوها و تلاش‌های محافل شیعی فراهم آمده است تا محافل علمی گروه‌های مخالف. به عبارت روشن‌تر، این کثرت رجوع به امام باقر علیه السلام، ناشی از همان ایجاد جرقه در حادثه عاشورا و پیدایش انگیزه‌ای بود که با جریان‌های شیعی هدایت می‌شد و اینک، امام در جایگاه پاسخ‌گویی به آن نیازهای روشن برآمده است. البته در کنار درک عنصر امامت امام، پرداختن به مقوله زبانزد بودن علم امام در محافل اهل سنت و طایرالعقول بودن آن برای عالمان سنی تا حدی که آنان را به پای درس امام بکشاند، می‌تواند در ردیف بعدی اهمیت قرار گیرد. شبیه مجلسی که توسط یک گروه خاص ایجاد شود و آن‌گاه سایر گروه‌ها با کنار گذاردن تعصبات مذهبی و با توجه به جایگاه عالمانه خطیب آن جلسه، به حضور در آن جلسه ترغیب شوند.

باید قبول کرد که شیعه تا رسیدن به امام باقر علیہ السلام، محنت‌ها و ابتلائات خیلی سختی را متحمل شده است و البته جهت عمده این ابتلائات، به مسائل مربوط به شناخت امام و مفهوم امامت بر می‌گردد. می‌توان دقت در این نوع ابتلائات را به این صورت بیان کرد که نوع مشکلات شیعیان قبل از امام محمدباقر علیہ السلام به بررسی مفهوم و کلیت امامت و امام بر می‌گردد و از بعد از دوران صادقین علیہم السلام، مشکل به تعیین مصداق برای آن کلیات مطرح شده، مربوط می‌شود. تفرقه‌ها، دو دستگی‌ها، اعمال سلیقه‌های متفاوت و گوناگون در پیروان علی علیہ السلام پس از حادثه عاشورا، همه و همه گویای آن است که بدنه تشیع علی‌رغم مشتاق شدن برای فهم مفهوم امامت، اما به دلیل روشن نبودن پاسخ سؤال، با سردرگمی‌های متعددی سر در گریبان بودند. حرکت‌هایی چون قیام مختار، توابین و حتی قیام زید بن علی بن الحسین و ظهور مذاهب و انشعابات چون کیسانیه و زیدیه دقیقاً در ارتباط با این سردرگمی‌ها قابل تحلیل است. این دوران را باید دوران واقعی محنت شیعه نامید. حادثه کربلا، اجمالاً به شیعه پیام داده است که امامت، آنی نیست که دستگاه خلافت، آن را تعقیب می‌کند؛ بلکه امامت، آنی است که مورد توجه پیامبر بوده و اکنون ۵۰ سال است که مغفول مانده است. یک شیعه در این وضعیت فقط می‌داند که باید کاری کند. وی از فرط ناراحتی از وقوع حادثه کربلا به نوعی جنون دچار شده است؛ جنونی که نتیجه پشیمانی از نشناختن امام و فهم امامت است. لذا می‌بینیم که دست به هر کاری می‌زند و اولین کاری که به ذهنش می‌رسد، آن است که به مقابله با بانیان قتل عام فجیع کربلا پردازد. و البته بی‌آنکه حتی در این حرکت نیز خود را محتاج به گرفتن اذنی از امام بدانند- که همه ناشی از همان درک ناقص از مفهوم امامت است- و البته امام هم نمی‌تواند موضع منفی صریحی در قبال این حرکت بگیرد، بلکه احياناً آن را تأیید می‌کند و انتقام‌گیرندگان قاتلان امام حسین علیہ السلام را تکریم می‌کند.

این دو دستگی و اختلاف و ره درگمی بین شیعیان، به هر حال جریان خلافت را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. دعوا و فتنه زبیریان که یکی از آثار این دوران محنت است، عملاً تا سال‌ها، قلمرو خلافت را از حالت یک قطبی خارج می‌کند و امویان با دوران فترتی در درون خود مواجه می‌شوند که کار را از دست شاخه سفیانی به مروانیان می‌سپارد. ولی به هر حال شالوده این حرکت‌ها و جنب‌وجوش‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توانند در برابر قدرت بنی‌امیه سر برآورند.

از نمونه آثار فهم و برداشت نادرست نسبت به مفهوم امامت پس از حادثه عاشورا



می‌توان به منطق، رویکرد و نگرش زیدیه به امامت نگریست؛ چرا که در اعتقاد اینان، امام کسی است که قیام به سیف داشته باشد و الاً امام نیست. شاید تجربه ملموس آنان از نوع عملکرد امامان سابق آنان را به چنین نتیجه‌ای کشانده باشد و حال آنکه فهم ناصحیح مفهوم امامت، چنین اثراتی را به دنبال داشت.

لذا باید به حق، این دوران را به دوران محنت اعتقادی شیعه معرفی کرد. شیعه باید راه خود را دقیقاً مشخص کند. نیم قرن از رحلت پیامبر گذشته و شیعه به یکباره متوجه اختلاف عمیق بین خود و جریان مخالف می‌شود و البته این اختلاف در مسئله امامت بروز ویژه‌ای دارد. اما این شیعه است که باید تعریف دقیقی از امام و جایگاه او ارائه کند و این تمایز ایجاد شده قهری پس از حادثه کربلا را تبدیل به تمایزی با پشتوانه گرداند. محور تمایزها دقیقاً باید مشخص گردد و برنامه جامعی برای آینده شیعه ترسیم گردد.

دوران امامت امام محمدباقر علیه السلام، در واقع، آغاز تدوین چشم‌اندازی از نقشه عقیدتی سیاسی تشیع است که به نوعی می‌تواند فصل‌الختم دوران محنت شیعه قلمداد گردد. ابتلائات شیعه پس از عصر صادقین علیهم السلام وارد مسیر دیگری می‌شود که شاید نتوان نام محنت را بر آن نهاد. از آن دوران به بعد، استراتژی‌ها و اهداف کاملاً مشخص است. عمده آن است که شیعه در این راه استقامت بورزد. از مشخصه‌های این دوران می‌توان به تفاوت نوع سؤال‌های شیعیان نسبت به دوران قبل اشاره کرد. اگر در دوران قبلی، سخن از مفهوم امامت و مقام و جایگاه امام بود، حال چرخش سئوالات به این سمت و سوست که امام بعدی کیست؟ این سؤال که امام بعدی کیست؟ و یا آنکه امام قائم کیست؟ از طیف سئوالاتی است که در آن سوی عصر صادقین، صبغه و جلوه بیشتری دارد. ظهور فرقه‌ها که البته در این دوران به بعد کمتر می‌شود، هم بر اساس همین مینا شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه، فرقه اسماعیلیه را در نظر می‌گیریم که بعد از امام صادق علیه السلام شکل می‌گیرد. دقت در تفاوت موجود بین اسماعیلیه و زیدیه و اینکه اسماعیلیه تاکنون هم زنجیره امامت خود را شبیه زنجیره امامت شیعه اثناعشری حفظ کرده‌اند، بسیار سودمند و نکته‌آموز است.

از دیگر شاخصه‌های این دوران می‌توان به تغییر واکنش دستگاه حکومتی نسبت به شیعیان اشاره کرد. صرف نظر از تغییر حکومت از اموی به عباسی، نوع مواجهه حکومت با شیعه بسیار مفهوم دارد. تا قبل از امام باقر علیه السلام، امام در جامعه و در نزد دستگاه خلافت ارجمند و مورد احترام است. حتی در دوره امام سجاد علی‌رغم فشارهای حکومت، امام

سجاد علیه السلام از اذیت و آزار حمله کنندگان به مدینه در امان است. (حساب امام حسین علیه السلام که از نظر خلیفه، بر او خروج کرده جداست)، اما از پس از دوران صادقین علیهم السلام، ائمه به شدت تحت محاصره قرار می‌گیرند و کنترل و نظارت دستگاه بر عملکرد ائمه، به مرور زمان شدت می‌گیرد و تا جایی پیش می‌رود که امامان یکی پس از دیگری به دربار خلافت فرا خوانده می‌شوند و حتی در آن اواخر مورد محاصره شدید قرار می‌گیرند و ارتباط بین امام و شیعیان محدودتر می‌شود. در تبیین چرایی این تفاوت می‌توان به تأثیر همان نقش امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام اشاره کرد. ترسیم عینی آرمان‌های تشیع از سوی این امامان و روشن شدن جایگاه و منزلت امام شیعه در ذهن عموم جامعه و از جمله دستگاه خلافت، بیش از هر چیز، خلفا را به هراس انداخت. خلیفه فهمید که مردم متوجه مقام امام شده‌اند و از دیدگاه امام، خلیفه، غاصب حق امام است. این مسئله بارها و در ضمن مکالمات بین امام و خلیفه هم مطرح می‌شود. به نظر ما ترس و هراس بیش از اندازه خلفا و حد و حصر امام، به خوبی حکایت از آن دارد که امام در تبیین تئوری امامت، به حکومت به منزله حق اولیه امام پای فشرده است. اساساً اینکه یکی از سوالات رایج در مورد هر امام آن باشد که آیا شما امام قائم هستید؟ و پاسخ امام که «الی آن یقوم قائمنا» در بطن خود حاوی این مفاهیم است که حکومت، اولاً و بالذات از آن ماست و عدم تعیین مصداق و زمان خاص برای این حکومت، عملاً بیان این ایده است که هر زمانی که مانع دشمن کنار رود، ما برای بازستاندن حکومت آماده‌ایم و مسلماً این ایده، خطرناک‌ترین سمی است که می‌توانسته حکومت وقت را در معرض تهدیدی جدی قرار دهد. حال، این کجا و آن نظریه کجا که عدم ابتکار عملی امام را به ضمیمه شیوه عمل ائمه دوره قبل، مستندی بر عدم رغبت ائمه به حکومت‌داری معرفی می‌کند و این‌گونه وانمود می‌کند که برای خلیفه، چیزی خطرناک‌تر از آن نیست که قلوب مردم در دست امام باشد و خلیفه فقط بر بدن‌ها امارت کند! به نظر ما این کارکرد امام از اولی‌ترین کارکردهایی است که هیچ التزامی با حقایق عالی امامت ندارد. از نظر ما این کارکرد حضور امام، در ردیف همان کارکرد خلافت علی علیه السلام است؛ از این نظر که هیچ‌کدام، نمونه بارزی از حقیقت آرمانی امامت تشیع نیستند.

امام باقر علیه السلام و فرزند بزرگوارش به مثابه حلقه وصل این دو دوران محسوب می‌شوند. می‌توان ادعا کرد که تبیین مسئله امامت به منزله اساسی‌ترین رکن دعوت پیامبر، بعد از رحلت حضرت با وقفه‌ای در حدود یک سده آغاز گردید و امام باقر علیه السلام عملاً آغازگر راهی



بود که ائمه پیشین، مجال تبیین اصولی و دقیق آن را نیافته بودند. دقت در نوع و حجم احادیث صادره از ائمه پیشین به خوبی گواه آن است که تبیین مسئله امامت به وضوح مورد عنایت ایشان نبوده است، ولی در مقابل، حجم احادیث اخلاقی و اعتقادی این ائمه و توجه آن‌ها به این‌گونه مسائل، گویای عدم امکان پرداخت حضرات ایشان به مسئله امامت - نه به معنای عدم باور به آن - است. احیاناً اگر مسئله‌ای هم در باب امامت مطرح می‌شود، اشاره به زوایایی کلی و احیاناً قابل طرح در محیط جامعه آن روز است. از این رهیافت می‌توان به تفاوت دیگری در شاخصه‌های دوره قبل و بعد صادقین علیهم‌السلام اشاره کرد و آن مفهوم تقیه است. آنچه روشن است اینکه تقیه به مثابه سپر دفاعی شیعه همواره مورد توجه تاریخ‌نویسان بوده است. اما باید توجه داشت که شیوه تقیه در این دو دوران متفاوت است. تقیه در دوران اول در مقام تبیین است و تقیه در دوران دوم در مقام عمل. تقیه در دوران اول در مورد این است که امامت چیست؟ تقیه در دوران دوم مربوط به آن است که امام کیست؟ تقیه در دوران اول بیشتر متوجه امام است و تقیه در دوران دوم بیشتر متوجه شیعه. تقیه در دوران اول مربوط به مفهوم امامت است و در دوران بعد، مربوط به تعالیم امام. شاکله دوران قبل از امام باقر علیه‌السلام مانع از آن بود تا امامان در فضایی آرام به تبیین مسئله امامت بپردازند. اما امام باقر علیه‌السلام با حُسن استفاده از شرایط پیش آمده، جایگاه و مقام امامت را برای همگان و از جمله شیعیان تبیین کرد.

۲. حساسیت موضوع امامت

ریشه‌یابی تاریخی در مورد هر مفهومی، فواید علمی متناسب خود را دارد. چنانچه امروزه ظهور تاریخ‌های مضاف، رشد چشمگیری داشته است. پرداختن به مقوله‌هایی چون تاریخ علم پزشکی، تاریخ فلسفه، تاریخ علوم قرآن و امثال آن، همه گویای کارآمد بودن این‌گونه مباحث تاریخی در شناخت کامل‌تر آن علم است. اما به نظر می‌رسد پیوند تاریخ و مسئله امامت با ملاحظات قابل توجهی روبه‌روست که به حساسیت موضوع می‌انجامد. برای آنکه فهم این حساسیت، روشن گردد، علم دیگری مثل هسته‌ای را در نظر می‌گیریم. این علم می‌تواند به علوم مختلفی مدد برساند. اما اگر بخواهیم از این علم در پزشکی هم مدد بگیریم، مسلماً، مسئله، حساسیت ویژه‌ای پیدا خواهد کرد. از این جهت که اصل تولد این علم، همراه با مضرات جدی برای سلامتی بشر است و حال، ادعا این است که به کمک این علم به سلامت انسان‌ها بپردازیم. در بررسی تاریخ امامت هم با

شبيه چنين حساسيتى روبه‌رو هستيم. تاريخ، به هر علمى كه مدد برساند، بايد قبول كرد كه كميت آن در سود رسانى به حوزه امامت، لنگ است. اندیشه امامت را مى‌توان به دلايل متعدد تاريخى، فرآيند رمزگونه‌اى دانست كه نه تنها تحليل گزاره‌هاى مربوط به آن با نگاه صرف تاريخى ممكن نيست، بلكه عدم توجه به ظرافت مسئله، كاوشگر تاريخى را با تناقضات آشكارى روبه‌رو خواهد ساخت. لذا عدم توجه به اين حساسيت و ظرافت ويژه بحث امامت، از آسيب‌هاى جدى امامت‌پژوهى محسوب مى‌شود.

امروزه و از نگاه عالمان علم تاريخ، اين مسئله بديهى است كه نانوشته‌هاى تاريخ به اندازه نوشته‌هاى آن و چه بسا بيشتر از آن اهميت دارد. به عبارت ديگر در تحليل پيشينه اندیشه امامت بايد توجه داشت كه متون نوشته شده تاريخى، همه اسناد مربوطه به شمار نمى‌رود، بلكه اتفاقاً نانوشته‌هاى اين موضوع، مفهوم ويژه‌ترى دارند. اين مسئله از آن روست كه بسيار واضح است كه اندیشه امامت شيعى حتى با شاخصه‌هاى حداقلى آن، به هيچ وجه مورد پسند حاكمان وقت - از جمله سده اول و مورد بحث - نبوده است بلكه قرائن مختلف، حكاييت از ستيزه‌جويى پيوسته آن‌ها با اين اندیشه دارد. حال بايد گفت از طرفى با پذيرش وجود چنين نزاع جدى بين موافقان و مخالفان اين اندیشه و از سويى با سيطره اين فضا بر غالب متون تاريخى، چگونه مى‌توان با گرفتن ژست تحقيق علمى و آكادميك و با ادعاى تبين پيشينه اندیشه امامت، تيشه بر ريشه اين اصل ارزش‌مند اسلامى زد و نتايجى روشن‌فكر مآبانه را بر باورهاى شيعى بار كرد.

در شناخت پيشينه امامت، ما بيشتر از آنكه نيازمند متن تاريخى باشيم، به دقت در تحليل نيازمنديم. تنوع و گستره عناوين طرح شده از زبان امام محمدباقر عليه السلام در مورد شئون امامت از جمله اينكه ان السلاح عندهم، انهم قائمون بأمرالله، انهم اول ما خلق الله، ان عندهم جميع القرآن، عندهم الجفر و الجامعه، ان الصحيفه عندهم، عندهم الاسم الاعظم، انهم الراسخون، ان عندهم اخبار السماء و ... به گونه‌اى است كه طرح آن‌ها، حداقل با فضا، سبك و سياق آن متون تاريخى - كه البته بازخوردى از فضاى جامعه است - بيگانه است. بنابراين، نيافتن اين گونه تعاليم در متون و احاديث امامان پيش از امام باقر عليه السلام - به فرض اثبات - مى‌تواند رساننده دو مفهوم كاملاً متضاد باشد: يكي آنكه اين مفاهيم، پيشينه و سابقه‌اى ندارند و ديگر آنكه اين مفاهيم بوده‌اند، ولى فرصت و مجالى براى ثبت آن‌ها نبوده است. هر دوى اين احتمالات، قابل بررسى‌اند و البته توجه به



ظرافت موضوع از طرفی و جو مخالف از سوی دیگر که در مجموع منجر به حساسیت موضوع می‌شوند، بیان‌گر آن است که احتمال دوم در درجه بیشتری از احتمال قرار می‌گیرد.

بر این اساس لازم است تا نقش امام باقر علیه السلام با توجه به این حساسیت در مورد اندیشه امامت، تبیین گردد و از هرگونه یکسویه‌نگری و ظاهری‌گری در این خصوص پرهیز گردد و به هیچ عنوان به حجم متون مرتبط با امامت در هر دوره به عنوان ملاک و میزانی مطلق، در بررسی پیشینه امامت نگاه نشود.

باید توجه داشت که نه مفهوم امامت و ولایت از آن مفاهیم چندان ساده‌ای است که توانسته باشد در قالب الفاظ و متون تاریخی، هویت یافته باشد و نه هر تاریخ‌نگاری می‌توانسته حقایق مربوط به امامت را در تاریخ خود ثبت کند. اگر اندیشمندی، در وهله اول، بی‌اعتمادی به تاریخ را نپذیرد، مسلماً نمی‌تواند تعارض دو جریان موافق و مخالف در این حوزه و پا به رکاب بودن غالب تاریخ‌نگاران در جریان مخالف را نادیده بگیرد. امروز دیگر هیچ تحلیل‌گر مسائل تاریخ صدر اسلام نمی‌تواند اندک تردیدی روا دارد که طرح مباحث ولایت به سبک شیعی آن به هیچ وجه با مذاق مورخان تحت الحمایه دستگاه خلافت ضد شیعی، سازگار نبوده است.

با این توجه، واقعاً چه انتظار بی‌جایی است که بر پایه مستندات تاریخی مذکور مثلاً در تاریخ طبری بخواهیم یکسره، قضاوت قاطعی در مورد تاریخچه امامت به عمل آوریم.

تاریخ را اگر دشمن امامت بدانیم بهتر است از آنکه آن را مدد رسان آن بدانیم. اصل اینکه تاریخ، همه حقایق را نمی‌نویسد و متأثر از برداشت‌های مورخ است، مورد ادعای محافل علمی است. اما این ادعا چیزی فراتر از آنچه است که ما در اینجا به دنبال آنیم. به عبارت دیگر ما با قبول تاریخ با همه کاستی‌هایش، در سود رساندن به همه علوم، در مورد سودرسانی آن به بحث امامت، تردید جدی داریم و از این رو، غالب رویکردهای تاریخ‌محور را در بررسی مسئله امامت با چالشی جدی از این جهت مواجه می‌دانیم.

تاریخ و امامت در هر جا هم که با هم آشتی کرده باشند، ولی شکی نیست که در نمونه مورد مطالعه ما یعنی از آغاز رسالت پیامبر تا عصر امامت امام باقر علیه السلام، جانی‌ترین دشمن همدیگر بوده‌اند و هرگز یکدیگر را برنتاییده‌اند. از این رو، اصرار و تأکید بر ادعاهای فراوان مستند بر گزارش‌های تاریخی - گرچه اصیل و متقدم - چندان راه به جایی نخواهد برد و آبشخوران از این شیوه باید بدانند که برای به دست آوردن حقیقت، دست در دهان

افعی کرده‌اند و البته اگر جرأت و شهامت ربودن آن حقیقت را داشته باشند، کاری بس سترگ انجام داده‌اند.

با همه این بدبینی‌ها نسبت به پیوند تاریخ و امامت، ولی دقت در یک متن تاریخی مخالف نیز می‌تواند کارکردهای خوبی را در شناخت تاریخ امامت داشته باشد؛ چنان‌که یکی از راه‌های خودشناسی، رجوع به مخالف است.

پس از توجه دادن به این نکات، حال به بررسی طرح اندیشه امامت شیعی در هر یک از ادوار تاریخی از عصر رسالت تا عصر امام محمدباقر می‌پردازیم. نگاه صرف تاریخی و بدون توجه به تذکرات پیش گفته، به حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا عصر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام، رویکرد خاصی است که هر از چند گاه، نتایج غیر قابل انطباقی با ادعاهای شیعی در خصوص مسئله امامت به بار می‌آورد. این‌گونه نگاه، حتی بر فرض اتکای آن بر منابع و متون شیعی و گرایش‌های نزدیک به آن، قرائت‌هایی ناهمگون با قرائت رسمی مذهب تشیع از مسئله امامت را موجب خواهد شد و مسلماً با رجوع به منابع اهل سنت، این ناهمگونی، ظهور و جلوه بیشتری خواهد داشت.

شالوده نتیجه این نوع رویکرد، معرفی اندیشه امامت به صورت اندیشه‌ای بریده از تعالیم نبوی و یا ادعای ظهور این اندیشه به صورت تدریجی و در ضمن یک فرآیند تکاملی در طول دوران امامت ائمه می‌باشد که به نظر ما نتیجه اخیر از نظر مبنا، تفاوت جدی چندانی با نتیجه نخستین ندارد؛ چرا که ادعای هویت تدریجی برای این اندیشه، نمی‌تواند بی‌ارتباط با ادعای نفی اصالت این اندیشه در عصر نبوی باشد و می‌تواند به نوعی، رگه‌هایی از عدم وجود کامل این اندیشه را در باورهای اصیل عقیدتی القا نماید.

۳. تکامل فهم مخاطبان

مگر قرار است همه سخنان و فرمایشات نبوی در عصر خود حضرت فهمیده شود و بالاتر از آن، مگر ممکن است آن مردم، همه مراتب فهم در حوزه نصوص مربوط به موضوعی را طی کرده باشند؟ تا چه برسد به امامت که از عالی‌ترین معارف مذهب تشیع- و در واقع اسلام- به شمار می‌رود و اتفاقاً به دلیل حساسیت آن- چنان‌چه به آن اشاره شد- برداشت‌های حداقلی و حداکثری متفاوتی نسبت به آن ابراز شده است. ظهور غالبی که ادعاهای خداگونه برای امامان قائل شده‌اند و بی‌توجهی‌ای که از سوی جامعه نسبت به امام در طول تاریخ روا داشته شده است، در مرتبه‌ای از مراتب خاستگاه خود با حساسیت

مفهوم امامت در ارتباط است.

واقعاً جای بسی تأمل است که وقتی پیامبر در آغازین روزهای رسالت، علی علیه السلام را به عنوان وصی، وزیر و جانشین خود معرفی می‌کند، مردم چه برداشتی از واژه‌های مذکور در ذهن خود تداعی می‌کنند؟ آیا مراد پیامبر واقعاً در ذهن مخاطبان نقش بسته است. و آیا ذهن مخاطب در آن شرایط ابتدایی - که البته هیچ‌یک از ملاحظات سیاسی به وجود آمده در اواخر دوران رسالت هم در آن زمان مطرح نیست - کشش درک مراد واقعی و آرمانی پیامبر در مورد امامت را دارد؟

در حدیث منزلت پیامبر برای جا افتادن مسئله امامت می‌فرماید: یا علی انت منی

بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی. این حدیث، گویای اصرار پیامبر بر جا

انداختن مفهوم امامت، گر چه در قالب تشبیهی همه فهم، برای مخاطبان عصر نزول است، ولی به راستی، مخاطبان چگونه به کُنه این تشبیه و مراد پیامبر پی می‌برند؟

حدیث سقیفه، نیز که باز از احادیث مشهور بین شیعه و سنی و از مؤیدات روایی دال بر

مسئله امامت است، نیز از همین گونه تشبیهات بهره برده است. مثل اهل بیتی کمثل

سفینه نوح من رکبها نجی و من ترک عنها غرق. پیامبر، اهل بیت خود را بسان کشتی

نوح - که نامی آشنا برای مردم آن عصر است - تشبیه و ترغیب امت خود را در گرایش به اهل بیت به واسطه یک تشبیه بیان می‌کند.

حتی در حدیث ثقلین که مربوط به اواخر دوران رسالت است، باز دقت پیامبر در نحوه

رساندن پیام و مفهوم امامت با تشبیه آن به ثقل و با کمک انگشت خود مؤید ناکافی بودن فهم مردم برای درک حقیقت امامت است.

همین رهیافت، در حدیث غدیر به وضوح قابل مشاهده است. پیامبر ابتدا برای آنکه

قدری، مردم را با کُنه و حقیقت مفهوم «مولی» آشنا کند، این سؤال را طرح می‌کند که

«الست اولی بکم؟» و آن گاه که یک تصور اجمالی از مفهوم مولی را در ذهن مخاطبان

خود جای انداخت، می‌فرماید: من کنت مولاة فعلی مولاة. حال، اینکه واقعاً با این همه

تأکیدات و تلاش‌های قبلی و کنونی پیامبر، به چه میزان مردم، واقعیت امامت را درک

کرده باشند، قابل بررسی است و البته روشن است که درک کاملی نبوده است. اینکه از

مولی، مفهوم دوستی، محبت و ... را می‌فهمیده‌اند، احتمالاتی است که هیچ استبعادی

ندارد و هیچ‌یک از گزینه‌های مقامی مذکور در مورد حدیث از جمله اصرار پیامبر بر

بازگشت کاروانی‌ها در عین طاقت‌فرسا بودن گرما علی‌رغم امکان ابلاغ پیام در شرایط



دیگر، نمی‌تواند اثبات‌کننده این مطلب باشد که موضوع امامت با همان اهمیت موردنظر پیامبر - که همان قرائن مذکور گویای آن اهمیت است - به ذهن مخاطب القاء شده باشد. در پیش گفته شد که مسیر ترسیم شده از جانب پیامبر برای پس از خود، در صورتی که عملی می‌شد، هنوز آغاز راه تبیین مسئله امامت به شمار می‌رفت. یعنی امام علی علیه السلام می‌بایستی، به مرور زمان، تفصیل اندیشه‌ای را که پیامبر تا حدودی به اجمال، آن را گذرانده بود، برای مردم تبیین کند. این اجمال‌گویی چه به دلیل شرایط سیاسی بوده باشد و چه به دلیل فهم مخاطب و چه به دلیل همه موارد محتمل، امری است که به روشنی قابل ملاحظه است. این اجمال به نوعی، عمده آیات مربوط به ولایت مثل «انما ولیکم الله و رسوله»،ⁱ «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»،ⁱⁱ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک،ⁱⁱⁱ الیوم اکملت لکم دینکم»^{iv} و... و تا حدودی فرمایشات نبوی را در بر می‌گیرد. این توجه جالب است که حتی در اواخر دوران رسالت، این اجمال‌گویی در سیاق آیه بلغ ما انزل الیک و عدم صراحت در تعیین «ما انزل»، به راحتی قابل فهم است. به هر حال، علی علیه السلام وارث دینی شده که علی‌رغم اكمال همه اصول و فروع آن، محور این اكمال، یعنی امامت به صورتی ناقص در ذهن پیروان آن، جای گرفته است و لذا اولی‌ترین وظیفه‌ای که بر عهده وی نهاده شده بود، تبیین همین مسئله است. البته به علل گویا و روشن تاریخی، این امکان فراهم نیامد و با انزوای علی علیه السلام از مسند خلافت، عملاً تا حدود زیادی، امکان این روشنگری برای حضرت مهیا نگردید و قدر و جایگاه امام شیعه هم‌چنان در اذهان مخفی ماند - اگر ادعا نکنیم که جایگاه امام در اثر شرایط حاکم، دچار سیر نزولی در اذهان عامه شد - این فرآیند به گونه‌ای است که حتی دوران پایانی امامت حضرت - که مصادف با دوران پنج ساله خلافت آن حضرت است - را نیز در بر می‌گیرد. یعنی علی علیه السلام حتی در زمان خلافت خودش، به عنوان یک امام در بین پیروان خویش شناخته نشده است. می‌توان شالوده‌ای از احساس درد را در وجود حضرت نسبت به کم‌معرفتی مردم به حق امام در جای جای سخنان حضرت مشاهده کرد. و البته این دوران

i. سوره مائده، آیه ۵۵.

ii. سوره احزاب، آیه ۳۳.

iii. سوره مائده، آیه ۶۷.

iv. سوره مائده، آیه ۳.



۴/۵ ساله نیز باز هم به دلایل سیاسی روشن تاریخی، نتوانست امام را در تبیین امامت، موفق کند.

مجموعه این فضای ترسیم شده از مردم هم‌عصر حضرت، ناخودآگاه چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت که امام نیز در نوع مواجهه‌ها و موضع‌گیری‌های خود با عامه مردم، به سطح برداشت آن‌ها از مسئله امامت توجه کند. این نتیجه، وقتی تأیید می‌شود که اتفاقاً ما در نوع احادیث صادره از حضرت، کمتر به اشاره آن حضرت به شاخصه‌های اصلی امامت شیعه از جمله نص، عصمت، علم غیب، اثناعشر، غیبت و قائم بر می‌خوریم. چیزی که متأسفانه برخی روشنفکر مآب‌ها را بر آن داشته تا بر پایه همین توصیفات، ادعاهای ناروایی را به حضرت روا دارند و احياناً آن را سنگ بنایی برای اثبات دیدگاه‌های تدریج‌محور خود در مورد پیدایش شیعه، قرار دهند.

به واقع باید درد امام‌شناسی را مهم‌ترین درد عصر علی علیه السلام برشمرد. مردم - که البته تحت تأثیر سیاست‌های وقت - به این ورطه گرفتار آمده بودند، بی‌آنکه خود بفهمند، آب آسیابی شده بودند که محور آن، جریان سیاسی مشخصی بود که در اولی‌ترین نیت شوم خود، آهنگ جدایی دین از سیاست را ساز می‌کرد. ولی واقعاً مردم آن زمان تا چه حد به مفهوم جدایی دین از سیاست و تحقق آن در عصر خود رسیده بودند. این روشنگری البته باید از طریق امامی برای آن‌ها تبیین می‌شد که این امکان میسر نگردید.

از روشن‌ترین نمونه‌های گفتاری حضرت که کاملاً بازگوکننده مباحث مطرح شده می‌باشد، خطبه معروف به خطبه شقشقیه است. اما والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عن السیل و لایرقی الی الطیر، تکیه حضرت در اثبات حقانیت خود بر شایستگی‌ها و لیاقت‌ها است.

در خطبه ۱۵۰،^۵ در مورد شرح جریان تفرقه پس از پیامبر، می‌فرماید: «و صلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته». می‌بینم که حضرت به مسئله احقیت به خلافت، مسئله صلح رحم و مودت را مطرح می‌کند.

در جای دیگر^۶ حضرت به نسب خود اشاره می‌کند. «اما الاستبداد علینا بهذا المقام و

نحن الاعلون نسباً و الاشدون برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نوطاً». باز در مورد دیگری، حضرت، قرابت خود به پیامبر را شاهد می‌آورد^۷ «انأ اخص و اقرب... فانهم (قریش) قطعوا رحمی و صغروا عظیم منزلتی» و یا در جایی دیگر می‌فرماید: «فمن ذا احق به منی حیاً و میتاً».^۸ این موارد و مشابهات آن گویای درگیر بودن علی علیه السلام با نوعی برداشت حداقلی از

مسئله امامت در ذهن مخاطبان خویش است و سعی دارد تا از طریق مفروض گرفتن همان حداقل‌ها، با خصم به احتجاج بپردازد.

می‌توان ادعا کرد که پیامبر بزرگوار اسلام، عملی کردن همان برداشت حداقلی صحابه نسبت به مسئله جانشینی پس از خویش، را برای حفظ مسیر رو به تکامل امام‌شناسی، کافی می‌دانست. به عبارت روشن‌تر، اعتراض به صحابه پیامبر می‌تواند به معنای اعتراض به آنان در جهت اجرایی نکردن همان برداشت حداقلی نسبت به مسئله جانشینی تلقی گردد که البته باید توجه داشت که این برداشت حداقلی تا چه اندازه به اهمیت‌دار بودن مسئله کمک می‌کرد؟ به نظر می‌رسد اهمیت امامت با همین برداشت حداقلی، در ردیف اهمیت امور دیگری چون نماز و روزه در ذهن صحابه قرار نگرفته است.

رویکرد امام باقر علیه السلام، تأسیس یا تبیین

در مواجهه با انبوه تعالیم صادر شده از سوی امام محمد باقر علیه السلام، این سؤال جدی قابل طرح است که با توجه به اعتقاد ما به ارجاع اصالت مذهب امامیه به عصر نبوی، نقش امام محمد باقر علیه السلام در دوران امر بین تبیین و تأسیس چگونه است؟ آیا مجموعه تعالیم آن حضرت در فرآیندی تبیینی و توضیحی نسبت به تعالیم ائمه پیشین قرار می‌گیرد یا آنکه اساساً، جریانی متمایز از تعالیم پیشین است و امام به دنبال آن است که به نوعی زیربنای پیدایش مذهبی را بنیان نهد که بعدها به مذهب جعفری شهرت نام یافت. نگاه سنتی، سخت در مقابل ادعای قائلان به تأسیس مقاومت می‌کند و البته نگاه‌های روشنفکرانه از آن دفاع می‌کند. واقعیت آن است که حداقل در هیچ یک از بیانات امام نمی‌توان ادعای صریحی را مبنی بر پدیدآوری مذهبی جدید ملاحظه کرد، بلکه بر عکس، مستندات فراوانی وجود دارد که امام در موارد فراوانی سعی داشته تا قول خود را به اقوال ائمه پیشین و پیامبر بزرگوار اسلام مستند سازد.^۶ روشن است که با نبود هر گونه تصریحی بر خلاف این امر، به سختی می‌توان ادعای تأسیسی بودن تعالیم حضرت را به ایشان نسبت داد. ضمن آنکه خود ایشان تمامی احتیاج‌های امت را در قرآن و بیان پیامبر موجود می‌دانند.^{۱۰} و اصلاً رویکرد غالب امام در بیان دین در قالب تفسیر آیات قرآن می‌تواند دلیلی بر اصرار امام بر حفظ اصالت مذهب باشد.

علی‌رغم حل مسئله در این قالب ابتدایی، باید تأکید کرد که تبیینی بودن نقش امام ضرورتاً منتفی‌کننده کارکرد تمایزساز امام نیست. به عبارت دیگر لزومی ندارد که همواره



همه تبیین‌ها، تشابه‌ساز باشند. این مسئله مخصوصاً در مورد شریعت ظهور بیشتری دارد. بدون تردید، قسمت عمده‌ای از تعالیم حضرت، هیچ سابقه‌ای در عصر پیش از خود نداشته است. اختلافات پیش آمده بین مذاهب مختلف پس از عصر نبوی، عملاً امام را در موضعی تمایزساز قرار داده بود. این موضع به قدری صراحت دارد که امام در پاسخ به زراره و اینکه در مقام مواجهه با دو خبر متعارض، کدام یک را باید اخذ کرد، یکی از راه‌های حل تعارض را اخذ به قولی مخالف عامه معرفی می‌کند.

از جمله تحلیل‌هایی که در مورد موضوع و کارکرد تمایزساز امام مطرح است، پیدایش مذاهب مختلف در آن عصر است؛ به این صورت که این موضع امام، واکنشی در برابر فضای متشتت آیین مذهبی آن عصر است. ما به شدت این تحلیل را رد می‌کنیم و بر عکس معتقدیم که نوع حضور امام در سطح جامعه، به گونه‌ای بود که دستگاه خلافت، چنین فضای متشتتی را ایجاد کرد. به عبارت دیگر، دستگاه خلافت در جریان مواجهه و رویارویی با امام، حربه‌ای متناسب را برگزیده بود و حضور علمی امام در سطح جامعه را با واکنشی علمی پاسخ داد. این در حالی است که در مورد امامان پیشین، حضور نظامی امام را با برخوردی نظامی پاسخ می‌دادند.

ارائه چنین تحلیلی از رویکرد امام، صرف نظر از پابندی به دلایل مستحکم و مستدل، امام را از موضعی منفعل در جامعه به موضعی فعال و کنش‌گر می‌کشاند و چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت که پیدایش مذاهب اربعه، بیش از آنکه علت نوع منطق تمایزگونه امام باشد، واکنشی به موضع تبیین‌محور امام است. شکی نیست که مطرح شدن نام و آوازه یک فرد - حتی در قالب عالمانه - و مخصوصاً در فضای خاص سیاسی آن عصر، نمی‌توانست بی‌ارتباط با خواست و نظر صاحب منصبان و حاکمان وقت باشد. فرآیندی که امروزه نیز می‌توان آن را در اوضاع و تحولات جوامع مختلف لمس کرد. عنوان «عالمان درباری» دقیقاً زبینه‌ترین نامی است که براننده این گونه عالمان بی‌هویت و بی‌اصالت است. تعجب فراوان از سیره‌نویسان ائمه آن است که خود، اعتراف فراوان صاحبان این مذاهب را نسبت به مقام علمی امام نقل می‌کنند، آن وقت چگونه، مذهب امام را چیزی در ردیف سایر مذاهب می‌دانند؟ این عده آیا به این مسئله فکر نکرده‌اند که به موجب چه تحلیلی، شاگرد یک امام بتواند مذهب پرطرفداری را در عرض مذهب امام تأسیس کند؟!

به نظر می‌رسد که طرح اوج شخصیت علمی امام از یک سو و طرح مذاهب دیگر هم عرض

مذهب امام و حتی بالاتر از آن با تناقضی آشکار روبه‌روست و در ورای این تناقض باید دست خیانت‌پیشه حاکمان وقت را دید. حاکمانی که شیوه مبارزه با امام را در رویکردی علمی یافته بودند و بر آن بودند تا با پدیدار کردن مذهبی - به واقع ساختگی - در کنار مذهب اصیل امام، حضور عالمانه امام را در سطح جامعه به چالش بکشانند.

بر این اساس باید گفت کارکرد تمایز‌ساز امام، چیزی نبوده که معلول تنوع مذاهب فکری عصر امام باشد. بلکه نوع واکنش دستگاه خلافت به موضع امام عملاً به گونه‌ای شد که تعالیم امام را به صورتی متمایز از سایر مذاهب قرار داد.

در اینجا این زمینه آماده شده است تا دوران بین تأسیس و تبیین را به دوران بین ایجاد، تمایز و تبیین گسترش دهیم. بدیهی است که نقش امام در قالب اول (ایجاد) نخواهد گنجید؛ بلکه در قالب سوم (تبیین) قرار خواهد گرفت. کارکرد تمایز‌گونه امام، کارکردی بود که عملاً از نوع واکنش محافل مخالف امام، حاصل می‌شد؛ یعنی باید مراد از تأسیسی، مشخص گردد؛ اگر منظور ایجاد است که منتفی است و اگر تمایز است، عمدتاً مربوط به جریان‌های مخالف امام است.

اما این مقوله نیز قابل بحث است که آیا خود تبیین - فی نفسه - می‌تواند تمایز‌ساز باشد یا آنکه تبیین همواره تشابه‌ساز است. تبیین در اینجا به معنای تبیین شریعت و متن آن، یعنی قرآن و احادیث نبوی است. اصول دین، امهات شریعت و برخی از مسائل فقهی دین، بیان شده بود، اما همه مسائل دین بیان نشده بود. یعنی علی‌رغم وضوح شریعت در عالم واقع، ولی ظهور آن در عرصه دنیوی در فرآیندی تدریجی صورت می‌گرفت. امام باقر علیه السلام در واقع، پرچمدار همان رسالتی بود که قرار بود توسط علی علیه السلام پس از پیامبر صورت گیرد.

نتیجه

در مجموع باید گفت که سطح معارف القا شده از سوی امام محمد باقر علیه السلام در ارتباط با فضای فکری جامعه بیشتر قابل تحلیل است تا فضای سیاسی. علی‌رغم اصرار برخی برای هم شرایط نشان دادن امام باقر و امام صادق علیه السلام و واقع شدن هر دو در یک دوران فترت سیاسی، باید گفت که این دوران فترت، در مورد امام باقر علیه السلام مصداق ندارد. امویان در عصر امام باقر علیه السلام در نهایت اقتدارند و از زمان شهادت امام تا انقراض آنان، نزدیک ۲۰ سال به طول انجامیده است. تاریخ از خلفای عصر امام، کمتر به بدی یاد می‌کند؛ ضمن آنکه دامنه فتوحات در این دوره به اوج رسیده و دولت اموی از اقتدار نسبی برخوردار است. اتفاقاً از لحاظ سیاسی، دوران امام باقر علیه السلام با دوران امام سجاده علیه السلام هم رنگ‌تر است.

پینوشتها

۱. محسن کدیور، «بازخوانی مفهوم امامت و تشیع؛ نقدها و واکنشها»، *آئینه اندیشه*، ش ۵، شهریور ۱۳۸۵.
۲. (انزلی الدهر ثم انزلی حتی یقال علی و معاویه).
۳. لالائی، ص ۳۶.
۴. نجاشی، *تصحیح آقا موسی زنجانی*، ص ۱۲.
۵. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۵۰، ص ۲۰۹.
۶. همان، خطبه ۱۶۲، ص ۲۳۱.
۷. همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰.
۸. همان، خطبه ۱۹۷، ص ۳۱۱.
۹. ۱/۱۷۰ عن جابر: قلت لابی ابی جعفر علیه السلام اذا حدثتني بحديث فاسنده لي فقال حدثني ابی عن جدی رسول الله عن جبرئیل عن الله عزوجل و كلما احدثك بهذا الاسناد و قال...، در این روایت جابر، از امام باقر علیه السلام می خواهد تا سند احادیث خویش را نیز باز گوید. امام در پاسخ وی می فرماید: سند تمامی سخنان من به این صورت است: پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند عزوجل (ر.ک: *امالی المفید*: ۳۴ و *مسند* ۱/۱۷۰).
۱۰. ان الله لم يدع شيئاً يحتاج اليه الامه الى يوم القيامة الا انزله في كتابه و بينه لرسوله. (کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۹).

